

# مدرسه‌ای که ازدها نبود

■ فاطمه روستایی

معلم پایه اول دبستان دخترانه ناحیه ۲



برای من، باشکوه‌ترین لحظه حرفه‌ای زمانی رقم می‌خورد که دانش‌آموزی با آرامش می‌گوید: «خانم، می‌شه امروز بیشتر تو مدرسه بمونیم؟ اصلاً نریم خونه!» همان‌جا، در همان لحظه کوتاه، می‌فهمم که مدرسه دیگر ازدهای ذهنی او نیست. دیگر تهدیدی ناشناس و ترسناک نیست. مدرسه برایش به خانه‌ای امن و دوست‌داشتنی تبدیل شده است و هر بار با دیدن این آرامش، با یقین بیشتری باور می‌کنم که رسالت من معلم، همراه تربیتی و تسهیلگر یادگیری چیزی جز این نیست؛ ساختن مدرسه‌ای که کودکان در آن، احساس امنیت کنند، شکوفا شوند و مطمئن و شجاعانه به پرواز درآیند. □

اولی وقتی که با کتابی از نویسنده توانمند و نام‌آشنا، فریدون عموزاده خلیلی، با عنوان ازدهایی که چشمانش آستیکمات بود/ نبود، گره خورد، به جرقه‌ای کوچک اما درخشان در ذهنم تبدیل شد. آن الهام ناگهانی مرا به این اندیشه برد که مدرسه را نه از نگاه آشنا و بزرگسالانه خود، بلکه از زاویه دید کودکان ببینم؛ همان‌طور که در تخیل کودکانه دانش‌آموزان ابتدایی شکل می‌گیرد؛ نه مکانی قابل پیش‌بینی و آرام، بلکه موجودی ناشناخته، بزرگ و گاه ترسناک. تصمیم گرفتم مجموعه‌ای از این احساس‌ها، ترس‌ها و روایت‌ها را در قالب کتابی گرد آورم؛ کتابی با تصویرهایی جذاب و روایت‌هایی ملموس، تا کودک بتواند «خودش» را در آن پیدا کند. در همین راستا، کتابی برای بچه‌های تازه‌وارد کلاس اولی نوشتم به نام مدرسه‌ای که ازدها نبود. در کتابم تلاش کردم فاصله میان «ترس اولیه کودک از محیط مدرسه» و «احساس امنیت و تعلق» را پُر کنم و به کودک نشان دهم مدرسه برخلاف اولین تصویر ذهنی‌اش، فضایی امن و انسانی و سرشار از فرصت‌های رشد است. این کتاب فقط داستان نیست، بلکه ابزاری تربیتی و پلی میان «خانه» و «مدرسه» است تا کودکان با خواندن آن، آرام‌تر و مطمئن‌تر و شجاع‌تر قدم در مسیر یادگیری بگذارند.

## روایت نوشتن کتابی برای بچه‌ها

فاطمه روستایی  
دانش‌آموخته  
کارشناسی رشته  
روان‌شناسی  
عمومی است.  
وی از سال ۱۳۹۴  
سابقه تدریس در  
پایه‌های پیش‌دبستانی و اول را دارد و  
از سال ۱۴۰۰ با مجموعه جوادالائمه (ع)  
همکاری می‌کند.



مدرسه فقط یک ساختمان نیست؛ زیست‌بوم زنده‌ای است، پر از صداها، احساسات، رفتارهای کوچک اما اثرگذار، دوستی‌های ابتدایی، قهر و آشتی‌های آموزنده و تجربه‌هایی روزمره که هر کدام در شکل‌گیری هویت، اعتماد به نفس و مسئولیت‌پذیری کودک نقش دارد. هر سال، هم‌زمان با فرارسیدن ماه مهر، چهره واقعی آغاز مدرسه را در نگاه کودکان می‌بینم؛ پاهای کوچکی که با تردید قدم برمی‌دارند، دست‌هایی که محکم‌تر از همیشه دستان مادر را می‌فشارند و چشم‌هایی که در جست‌وجوی اطمینان و پناهی هستند. ورود به مدرسه، برای بسیاری از کودکان، نه تغییری معمولی، بلکه نخستین جدایی جدی از دنیای آشنا و امن خانواده است. آن‌ها هنوز نمی‌دانند پشت این درهای بزرگ چه چیزهایی انتظارشان را می‌کشد؛ چه روابطی، چه قوانین تازه‌ای و چه مسئولیت‌هایی در راه است و همین ناشناخته بودن می‌ترساندشان.

در چنین لحظه‌هایی است که نقش معلم معنا پیدا می‌کند؛ معلمی که می‌تواند تنها با لبخندی یا جمله‌ای اطمینان بخش یا حتی بازی ساده‌ای اضطراب کودک را آرام کند و تصویر ذهنی او را از مدرسه دگرگون سازد. سال‌ها تجربه کار با دانش‌آموزان کلاس اول، مرا با دنیاهای پنهان آن‌ها آشنا کرده است؛ با خیال‌پردازی‌هایشان، با ترس‌های معصومانه‌شان، با اشتباهات بامزه‌شان و با تصورات گاه ساده و گاه پیچیده‌شان از مدرسه.

تجربه من از سال‌ها کار با بچه‌های کلاس